

پرسشها

۱. از مظاهر بارز مشارکت سیاسی مردم در اداره امور، شرکت در انتخابات است؛ ادله شرعی این مظهر سیاسی چیست؟
۲. نظام سیاسی اسلام بر بنیان امامت و ولایت است، آیا این بنیان با اقتضائاتی که دارد، قابل جمع با مشارکت سیاسی است؟ چگونه؟
۳. راه های انعقاد امامت کدام است؟
۴. آیا مشارکت سیاسی در نظام سیاسی اسلام دارای مفهوم و اقتضائات ویژه است؟
۵. نسبت مشارکت سیاسی مردم در نظام سیاسی اسلام با مشروعیت آن به چه صورت است؟
۶. سازگار شرعی در اعتراض مردم به چه صورت است؟ اصولاً آیا می توان در انتقاد به برخی از تصمیمات جزئی و کلان حکومت اسلامی اعتراض سیاسی نمود؟ در صورت عدم توجه حکومت به این اعتراضات چه راهکارهایی وجود دارد؟
۷. مشارکت سیاسی با ارزشی نخبه گرایی و شایسته سالاری در تصدی امور ارتباط وثیق دارد، در این میان اعتبار برخی شرایط در کارگزاران نظام از قبیل ایمان، جنسیت خاص، طهارت مولد چگونه قابل جمع با مشارکت سیاسی در این نوع خاص آن است؟
۸. نقش رقابت و نظارت در مشارکت سیاسی مردم در نظام سیاسی اسلام چگونه است؟
۹. تصدی نخبگان در حکومت اسلامی - به جز انتخابات - چه راه هایی دارد؟
۱۰. رابطه مشارکت سیاسی با بیعت چگونه است؟
۱۱. مشارکت سیاسی حق است یا تکلیف؟
۱۲. مشارکت سیاسی اقلیت های دینی و مذهبی چگونه است؟
۱۳. حدود و شرایط مشارکت سیاسی (مثلاً مشارکت سیاسی در تعیین نوع حکومت)؟

پاسخ به پرسشهای مطرح در اطراف مشارکت سیاسی (به ترتیب):

۱. **شرکت در انتخابات و مشارکت های سیاسی**
در گذشته^۱ به تفصیل، از جایگاه رای مردم در مشروعیت حکومت بر ایشان، گفتگو شد. در آن جا ثابت شد که مردم بر اداره امور خویش مسلط اند و تنها راه اعمال این حق، حضور در انتخابات - حتی الامکان - صالح است.
۲. **اقتضائات امامت و ولایت در نظام سیاسی اسلام**
امامت و ولایت، هر چند تغییراتی را در مشارکت سیاسی مردم، ایجاد می کند، نظیر آن که آن ها را در اداره امور خویش آزاد می گذارد نه در آن چه به شأن امامت و اداره امور شرعی مرتبط است، لکن با اصل مشارکت سیاسی تنافی ندارد. البته باید پذیرفت که در این زمینه به طور مستقل باید گفتگوهای علمی زیادی صورت پذیرد.
۳. **راهکار های انعقاد امامت**
مبحث راه های انعقاد امامت از این جهت با مساله مشارکت سیاسی ارتباط پیدا می کند که باید دید آیا مردم در این امر خطیر نقش دارند یا نه؟ و اگر نقشی دارند، محدوده اختیار ایشان تا کجا است؟ آیا بین زمان حضور امام معصوم - علیه السلام - و زمان غیبت، تفاوت هست یا نیست؟ مهم این است که نباید تفاوت بنیادین تفکر شیعه و امامیه را با اهل تسنن نادیده گرفت.

در این ارتباط گفته شده (با تلخیص و توضیح ضرور):

«انما تنعقد الامامة (در عصر حضور) بالنص عندنا ولا تنعقد بالبيعة خلافا للامة بأسرهم و وافقونا على صحة الانعقاد بالنص لكنهم جوزوا انعقادها (به طور مطلق و بدون ملاحظه عصر حضور و غیبت) بامور: احدها: البيعة و اختلفوا في عدد الذين تنعقد الامامة ببيعتهم». در این باره از عدد ۴۰ تا ۱ نسبت به بیعت کنندگان گفته شده! برخی هم بیعت اهل حل و عقد از علما، رؤسا و وجوه الناس از یک شهر را مطرح کرده اند.

راه دوم: استخلاف الامام قبله و عهده اليه است. این راه را هم عامه پذیرفته اند. البته «قالوا: و الاستخلاف ان يجعله خليفة في حياته ثم يخلفه بعد موته. و لو اوصى له بالامامة من بعده ففيه وجهان عندهم، لأنه بالموت يخرج عن الولاية، فلا يصح منه تولية الغير».

راه سوم «القهر والاستيلاء» است. «فاذا مات الامام فتصدى للامة من يستجمع شرائطها من غير استخلاف و بيعة و قهر الناس بشوكته و جنوده انعقدت الخلافة، لانتظام الشمل بما فعل. و لو لم يكن مستجمعا للشرائط بل كان فاسقا او جاهلا فللشافعية وجهان: اظهرهما ان الحكم كذلك و ان كان عاصيا بما فعل...»^۲.

از مراجعه به آرای مردم (اکثریت) صحبتی نیست.

اهل تسنن نه تنها در راه های انعقاد امامت، از جهتی مشارکت مردم را توسعه و از جهتی مضیق کردند (راه را بر لاهقین بستند) بلکه در شرائط امام هم توسعه دادند. فاجر را هم امام دانستند. شعار این گروه جمله «نحن مع من غلب» است که از عبدالله بن عمر به ارشاد رسیده است.^۳

البته در دوران های اخیر، نوعی بازسازی در این اندیشه راه داده اند. یکی از معاصران بعد از اشاره به راه های فوق می گوید:

«ان طريقة الاسلام الصحيحة عملا بمبدأ الشورى و فكرة الفروض الكفائية هي طريقة واحدة و هي بيعة اهل الحل والعقد و انضمام رضا الامة باختياره و اماما عدا ذلك فمستنده ضعيف»^۴.

به هر روی مطابق تفکر امامیه، امامت عظمی در عصر حضور با نص است. نسبت به اداره امور الناس- چنان که در مساله چهارم اشاره کردیم - می توان مشورت و رای مردم را دخیل دانست، هر چند اندیشه غالب در میان ایشان این نیست.

نسبت به عصر غیبت، اصل انعقاد ولایت و اهلیت پیدا کردن حکومت حاکم به مشارکت سیاسی مردم نیست و در صورت تعدد صاحبان شرایط، انتخاب اهل خبره (با فرایندی که قبلا بیان شد) مرجع است. نسبت به امور الناس مطلب همان است که قبلا اشاره شد. به هر حال ولایت به غیر عالم عامل عادل نمی رسد.

۲. تذكرة الفقهاء، ج ۹، صص ۳۹۸-۴۰۲.

۳. دیده شود: قاضی ابویعلی، الاحکام السلطانية، ج ۱، ص ۲۳.

۴. الفقه الاسلامی وادلته، ج ۶، ص ۶۷۲؛ همچنین دیده شود: دراسات فی ولاية الفقيه، ج ۱، صص ۳۹۹-۴۰۶.